«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی - امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل - ۲۸

پزشکی یهودی برای ثروتمندان عرب

پایان دهه پنجاه و آغاز دهه شصت، جاری شدن دلارهای زیاد در ازای نفت به عربستان سعودی آغاز شد. خاشقجی از جمله شخصیت‌های منحصر به فرد در جهان عرب بود که می‌توانست شرکت‌های نفتی را راهنمایی کند چگونه به چیزی که از خاندان سلطنتی می‌خواهند، برسند. خاشقجی در ازای خدماتش کمیسیون‌های مناسبی از شرکت‌های نفتی و دیگر شرکت‌های غربی که می‌خواستند با اعراب معامله کنند، به دست آورد.

او سرمایه خود را در سراسر جهان در شاخه‌های مختلف و متنوع اقتصادی سرمایه‌گذاری کرد: چهارصد و پنجاه میلیون دلار برای تأسیس منطقه صنعتی تجاری بین‌المللی در شهر سالت‌لیک ایالت یوتای آمریکا؛ دامداری در آریزونا؛ کارخانه فرآوری گوشت در برزیل؛ هتل‌های زنجیره‌ای در خاور دور؛ شرکت کشتیرانی در اندونزی؛ کارخانه تولید مبلمان در لبنان؛ کشاورزی تحت نظارت اسرائیل در سودان؛ مزرعه کشاورزی و فرودگاه با مدیریت اسرائیل در نایروبی. خاشقجی برای جابه‌جایی از مکانی به مکان دیگر هواپیمای شخصی خرید.

پس از آن، ناوگان هوایی او شامل چند بالگرد و جت شد، اما افتخار اصلی او به هواپیمای دی‌سی ۸ لوکس و مجهزش بود.

خاشقجی دوست داشت شیک بپوشد و همیشه زمانی برای این موضوع اختصاص می‌داد. او می‌دانست چگونه یک میزبان شگفت‌انگیز باشد و دوست داشت اطرافش ثروتمندترین و البته مجلل‌ترین افراد باشند.

او مبالغ هنگفتی برای سرگرمی میهمانانش در یکی از خانه‌هایش یا در کشتی «نبیله» می‌پرداخت و در میهمانی‌هایی که برگزار می‌کرد معمولاً بطری‌های شامپاین باز و مقادیر زیادی خاویار درجه یک سِرو می‌شدند؛ اما بااینکه رفتاری سخاوتمندانه داشت و در هیچ چیز کمبودی نمی‌گذاشت، مهمانی‌های او مصداق هدر دادن پول‌هایش نبودند، این‌ها سرمایه‌گذاری به حساب می‌آمدند.

اینجا برای من چهره دیگر عدنان خاشقجی آشکار شد: تاجری خبره که منطقی و حساب شده بر روی لیست میهمانانش کار می‌کرد. بسیاری از معاملات مهم زندگی او در زمان نوشیدن شامپاین و مزه کردن خاویار انجام می‌شد. او یک‌بار خودش تأکید کرد: «شیوه زندگی‌ام تنها راهی است که برای ایجاد روابط مهم تجاری می‌شناسم. من حاضرم پول زیادی را برای تصدیق موقعیتم در جامعه و بین تجار خرج کنم.»

زن‌ها هم در زندگی او بخشی از نمایش پر زرق و برق و خودنمایی‌اش بودند. یک‌بار خودش با لبخند بیان کرد: «آنها مشتریان من را مثل زنبور به سمت عسل جذب می‌کنند».

همسر اول او، ساندرا جاروبس دالی بود که به اسلام گروید و نام خود را به ثریا تغییر داد. آن ازدواج که سیزده سال دوام داشت، با رسوایی ناخوشایند طلاق پایان یافت، طلاقی که برای او دو میلیون دلار به علاوه حق معاش مادام‌العمری به مبلغ شش‌هزار دلار در هفته آب خورد. با توجه به ثروت بی‌کران او، این مبلغ مهمی نبود، اما در ابتدا همسر سابق او نیمی از سرمایه او را خواسته بود. من به وسیله وکلایی که برای کمک به او استخدام کردم و در اصل به وسیله هوش خوب و توانایی متقاعدسازی دوستم، عضو سابق موساد، زویکا ملاخین، سهم کوچکی در موفقیت خاشقجی در کاهش این مبلغ داشتم.

زویکا در عملیات‌های بزرگی برای دولت اسرائیل شرکت داشت، بسیاری از آنها هنوز منتشر نشده‌اند (عملیات همسایه آشکار، داستان ربایش آدولف آیشمان[1] است که ملاخین به دست خود در بوینس‌آیرس سال ۱۹۶۰ او را اسیر کرد). زویکا بعد از بازنشسته شدن از خدمت به استعداد بزرگ دیگرش، نقاشی پرداخت.

او به تقاضای من پاسخ داد و با وکیلی که نماینده ثریا علیه عدنان بود، ارتباط مستقیم برقرار کرد. زویکا موفق شد که او را برای رسیدن به توافق مالی قابل قبولی طبق قانون عربستان سعودی، متقاعد کند. خاشقجی از مداخله ما حتی بیشتر از نتیجه نهایی که به نظرش خوشایند بود، قدردانی کرد.

اما خاشقجی طرف خوبی هم برای ازدواج با ثریا بود. از این زوج پنج فرزند متولد شدند: محمد، خالد، حسین، عمر و نبیله که بیشتر از همه دوستش داشت. کشتی مجلل خود را هم به نام او نام‌گذاری کرده بود.

همسر دومش، لئورا بیانکولی، ایتالیایی بود. او هم به اسلام گروید و نام خود را به لامیا تغییر داد. از این ازدواج برای آن‌ها یک پسر به نام علی متولد شد. رابطه ویژه دوستانه‌ای بین لامیا و نبیله ایجاد شد و این دو در مهمانی‌های خاشقجی در حالی که بازوهای یکدیگر را می‌گرفتند، مانند دو خواهر، ظاهر می‌شدند. مارس ۱۹۹۱ خاشقجی برای سومین بار ازدواج کرد، این بار با یک دختر جوان بیست و سه ساله ایرانی، شاه‌پری زنگنه[2] که با دخترش نبیله در دانشگاه درس می‌خواند. از این دو بعد از ازدواج یک پسر به نام کمال متولد شد. همسر خاشقجی علی‌رغم جوانی‌اش به عنوان زنی فعال ظاهر شد. او زمانی کوتاه بعد از اینکه ارتش اسرائیل از غزه خارج شد، از آنجا بازدید کرد و رابطه دوستانه‌ای با زهوه عرفات [دختر یاسر عرفات] برقرار کرد، آن دو تأسیس بیمارستانی برای کودکان در غزه را طرح‌ریزی کردند.

وقت‌هایی که خاشقجی فرصت کافی داشت و مجبور نبود پرواز کند، از سواری با کشتی مجللش لذت می‌برد. این کشتی شامل یازده سوئیت جداگانه، عرشه چوبی و مبلمان با قالیچه‌های ابریشمی گران‌بها، سالن اجلاس و اتاق عمل پیشرفته، محل فرود بالگرد شخصی، دستگاه رادار و سیستم ارتباطی پیچیده بود. دفعات بسیاری روی عرشه این کشتی مجلل پذیرایی شدم و تنها اسرائیلی آنجا نبودم.

میهمان تقریباً ثابت کشتی که من برای کار به عنوان پزشک خاشقجی برده بودم، پروفسور موشه مانی، مدیر سابق بخش اورولوژی در بیمارستان «شیبا» و رئیس دانشگاه تل‌آویو به مدت هشت سال بود. خاشقجی معمولاً به پزشک نیاز نداشت، اما پروفسور مانی روی عرشه این کشتی و مکان‌های دیگر در سراسر جهان، شاهزادگان و پادشاهان عرب را برای معاینه می‌پذیرفت.[3]

بسیاری پروفسورمانی را از سال‌های زیاد فعالیتش به عنوان پزشک ممتاز، از فعالیت‌هایش به عنوان رئیس دانشگاه و فعالیت‌های دیگری که انجام داد که هنوز افشای آنها غیرممکن است، می‌شناسند.

موشه مانی فردی درست در مکانی درست بود، یا طبق آنچه دوستم رحویا واردی گفت: «همیشه خوب است که پزشکی در محیط باشد و نه فقط پزشک بلکه موشه.» در عملیات‌هایی که در کشورهای خارجی با اعراب برگزار می‌شدند، هنگامی که اسرائیلی‌ها با هویت جعلی ظاهر می‌شدند، خوب بود بدانیم که پزشکی با ما هست چون نمی‌دانستیم چه قضایایی اتفاق خواهد افتاد.

پروفسور مانی آرام و مصمم بود و همیشه آماده ورود به قفس شیرها و ارائه خدمات خوب پزشکی تحت هویت غیرواقعی خود بود. عملکرد او در میان شاهزادگان عرب، روزها و شب‌هایی که با آن‌ها گذراند و اعتمادی که به او به عنوان پزشک داشتند، درها را رو به قلمروهایی که اسرائیل قبل از آن به آنها دسترسی نداشت، باز کرد و گسترش داد. اگر بیماران عربِ او می‌دانستند که بدن آنها برای درمان به دست چه کسی سپرده شده است، ممکن بود که متوسل به درمان پزشک دیگری برای بهبودی از بیماری که داشتند، می‌شدند. اگرچه در این مورد من به آنها توصیه می‌کردم از خدمات خوب پروفسور مانی استفاده کنند.

مانی برای شراکت هم شایسته بود و به جز خدمات پزشکی، با جذابیت شخصی خود، دوستی با صاحبان قدرت و سرمایه‌داران عرب را به دست آورد. او از مهارت‌های گوناگون خود در سیاست و اقتصاد بین‌المللی، هنر، آشپزی و آداب معاشرت در روابط متقابل با این شخصیت‌ها استفاده کرد و این شکل آشنایی برای اسرائیل بسیار مفید بود. در تاریخ یهودی بارها بیان شده که پزشکان یهودی نقش‌های مهمی در دربار پادشاهان عرب داشته‌اند.[4]

شکی نیست که پروفسور موشه مانی جایگاه ویژه قابل احترامی در این قسمت داشت.

و این‌چنین مانی در مصاحبه با یک روزنامه از دوران کودکی، تحصیلی، تخصصی و فعالیت‌های استثنائی خود در دربار عرب تعریف کرد:

«در سن سیزده‌سالگی پدرم من را از دبیرستان هرتزلیا خارج کرد و به مدرسه شبانه‌روزی انگلیسی «سنت جورج» در اورشلیم فرستاد. آنجا پنج سال بسیار سخت را گذراندم، چون عملاً خانه را ترک کردم و فوراً بعد از آن برای تحصیل پزشکی به سوئیس سفر کردم؛ بنابراین، سال‌های زیادی به عنوان پسر و مردی جوان عمیقاً در معرض فرهنگ غربی بودم.

این ترکیب شرقی-غربی شخصیت من را ساخت و اندیشه رهبران عرب را به من آموخت.

آنها با شخصی که تحصیلات اروپایی داشت راحت بودند، اما فهمیدم که کوتاه‌ترین خط بین دو نقطه دقیقاً زیگزاگ است. این ارتباط با شاهزادگان عرب ابتکاری از سوی دولت نبود. موساد یا وزارت امور خارجه یا وزارت دفاع پشت‌سر من نبودند. این طرح یک گروه از افراد شخصی و در رأس آنها یعقوب نیمرودی و آل‌شویمر، بنیان‌گذار صنایع هوایی بود که می‌خواستند روابطی با هدف تجاری با اشخاص برجسته عرب ایجاد کنند.

در چهارچوب طرح آنها در مرحله‌ای خاص به همراه [همیشگی] میلیاردر سعودی، عدنان خاشقجی تبدیل شدم. به عنوان پزشک شخصی او معرفی شدم، در حالی که در عمل او نیاز به هیچ پزشکی نداشت و بر روی کشتی او در سراسر جهان شاهزادگان و پادشاهانی که بین آنها هم قدرتمندان و هم غیرقدرتمندان بودند را برای معاینه می‌پذیرفتم.

با این تعریف، هنگامی که اعتماد ایجاد شد، به کاخ‌های آنها فراخوانده شدم و برای من روشن شد که به راحتی می‌توانم از کاخی به کاخ دیگر منتقل شوم. تنها کشورهای عربی که در آنها بیمارانی نداشتم یا همراه نبودم، سوریه و عراق بودند.

یکی از بیماران من حاکم سودان جعفر نمیری بود. او کمتر به اورولوژیست نیاز داشت و بیشتر به یک همراه اروپایی، مخصوصاً در زمان سفرهایش به اروپا نیازمند بود. او بستنی دوست داشت، بنابراین یک‌بار ترتیب دادم برای او محموله بستنی با هواپیمای ویژه فرستاده شود. تحت پوشش پزشک در واقع تمام کمبودهای او را کامل کردم. برای مثال، به او بخشی از قواعد رفتار در رستوران‌ها، آداب و رسوم را آموختم. نمیری شخصی بود که به زبان ساده، با زور بر سودان حاکم بود. برخلاف ملک حسین که برای مثال، خارج از سرزمین خود در مدرسه شبانه‌روزی انگلیسی رشد کرده بود، نمیری حتی نمی‌توانست دست راست و چپ خود را تشخیص دهد و گاهی اوقات مانند کسی به نظر می‌رسید که همان لحظه از کره ماه آمده باشد؛ اما حواس‌جمع بود و جذابیت زیادی داشت و من برای او احترام قائل بودم. او آشنایی با حوزه ساحلی نداشت. روابط من با او هم تا اندازه‌ای به «عملیات موشه» کمک کرد که در چهارچوب آن یهودیان اتیوپی از طریق سودان مهاجرت کردند.»

پروفسور مانی هم از طریق خاشقجی پزشک فهد پادشاه عربستان سعودی بود. در آن دوره فهد هنوز شاهزاده بود، اما واضح بود که او پادشاه آینده این مملکت خواهد بود.

در تاریخ یهودی بارها بیان شده که پزشکان یهودی نقش‌های مهمی در دربار پادشاهان عرب داشته‌اند. شکی نیست که پروفسور موشه مانی جایگاه ویژه قابل احترامی در این قسمت داشت.

بیشتر از این، مانی از شرح دادن امتناع می‌کند. «در عربی مفهومی وجود دارد به نام «شرف» که این چیزی فراتر از حرمت و چیزی در ارتباط با تعهد عمیق است.»

با این وجود مانی درباره عدنان خاشقجی حاضر است سخن بگوید: «من بیشتر روزهای تولد خاشقجی را به یاد دارم. هر سال ۲۴ جولای، صدها میهمان از سراسر جهان با هزینه او با هواپیما می‌آمدند. در گام اول آن‌ها در هتل مجللی مثل «پلازا آتن» در پاریس اسکان داده می‌شدند.

در یکی از مراسم‌ها به «پالما د مایورکا» پرواز کردیم و خاشقجی قرار بود با کشتی مجلل جدید خود به نام نبیله که قرار بود بر روی آن جشن بگیریم، نمایان شود.

همه از جمله پادشاه اسپانیا «خوان کارلوس» و ستاره سینما «شان کانری»، ایستاده و منتظر بودند تا اینکه معلوم شد نبیله به علت خرابی موتور متوقف شده است.

میهمانان در پالما د مایورکا پذیرایی شدند، این جشن به بندر آنتیب جابه‌جا شد. همه به جز خوان کارلوس که این انتظار برای او بیش از حد به نظر می‌رسید، چند ساعتی مثل بچه‌های خوب برای جشن در آنتیب منتظر ماندند.»

سال ۱۹۸۴ شیمون پرز یک دولت جدید در اسرائیل تشکیل داد. خاشقجی پرز را شخصی عمل‌گرا و آینده‌نگر و علاقه‌مند به پیشرفت روند [سازش] بین اسرائیل و همسایگانش یافت. می‌توان حدس زد پرز شیفته شخصیت خاشقجی، انرژی لبریز او و دانش برقراری ارتباط این میلیاردر سعودی با خاندان سلطنتی کشور خودش شد.

من هم همراه با آل شویمر از دوستان نزدیک پرز، در جلسات پرز با خاشقجی حضور داشتم. یکی از این جلسات بعد از غروب در هتل «ریجنسی» در نیویورک برگزار شد. خاشقجی وارد سوئیت پرز در طبقه هشتم هتل شد، این دو به گرمی دست دادند و فوراً مکالمه فعالی را شروع کردند. به یاد دارم که در جریان این جلسه خاشقجی «طرح مارشال»[5] خود برای خاورمیانه را پیشنهاد داد. این مکالمه در یک سند چهل‌وهفت صفحه‌ای ثبت و به نام «سند زرد» نامیده شد.

یک کپی از آن برای رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا رونالد ریگان فرستاده شد. ایده اصلی در این سند دعوت به ایجاد صندوقی به مبلغ سیصد میلیارد دلار از بودجه ایالات متحده آمریکا، عربستان سعودی و شاهزادگان خلیج [فارس] است که برای توسعه اقتصادی خاورمیانه اختصاص داده خواهد شد.

در طول سال‌ها خاشقجی برای علاقه‌مند کردن رهبران خاورمیانه به عنوان مثال ملک حسین و رئیس‌جمهور مبارک به این طرح تلاش کرد، اما این طرح به‌طور غالب نتوانست پیشرفتی کند.

در هر صورت، هرگز ساعاتی را که با شیمون پرز و عدنان خاشقجی گذراندم، فراموش نخواهم کرد. این تجربه جذابی بود. هر دو آن‌ها وقتی از روند [سازش] در منطقه صحبت می‌شد، آینده‌نگر، پر از ایمان، با اراده‌ای قوی و بدون بدبینی بودند. آنها با اشتیاق ایده‌های یکدیگر را گوش می‌کردند، تمام وقت مسیرهای جدیدی را گشودند و از یکدیگر حمایت کردند.

این جلسات بیش از تمام چیزی که در مدرسه یاد گرفتم، به من درباره [سازش] و روابط بین انسان‌ها آموختند. این دانشگاه زندگی و امتیاز بزرگی برای من بود که با آنها آنجا بنشینم، گوش کنم، توجه کنم و منقلب بشوم.

پانوشت‌ها:

۱- م: «آدولف آیشمان» یکی از افسران برجسته ارتش نازی بود که پس از شکست هیتلر به بوینس‌آیرس پایتخت آرژانتین گریخت و در آنجا هویتی جدید با نام «ریکاردو» کسب کرد. به ادعای صهیونیست‌ها او شخصا بر شکنجه و کشتار یهودیان در بازداشتگاه‌ها نظارت داشته است. بر همین اساس سازمان اطلاعاتی رژیم صهیونیستی پس از شناسایی هویت جدید آیشمان در آرژانتین گروهی را برای ربودن او به آرژانتین اعزام کرد. آیشمان ۱۹۶۰/۵/۱۰ ربوده وپس از انتقال به اراضی اشغالی در ۱۹۶۱/۴/۱۱ محاکمه شد. دادستان کل اسرائیل او را به شرکت در کشتار یهودیان آلمان متهم کرد. آیشمان در ۱۹۶۱/۱۲/۱۵ به مرگ محکوم و حکم به دار آویختن وی در ۱۹۶۲/۵/۳۱ در زندان رمله اجرا شد، سپس جسدش را سوزاندند و خاکسترش را بیرون از آب‌های منطقه‌ای به دریا ریختند. درپی اعدام آیشمان، آرژانتین عملیات ربودن او را اقدامی غیرقانونی و غیراخلاقی از جانب اسرائیل برای خدشه‌دار کردن حاکمیت ملی آرژانتین به‌شمار آورد.

۲- م: «شاه‌پری زنگنه» فرزند «پری‌رخ شاه‌یلانی» و «امیرحسین اعظم‌زنگنه» است. قبل از انقلاب اسلامی ایران مادرش مشهور به «پری زنگنه» یکی از خوانندگان زن ایران بود و پدرش مدیریت‌عامل شرکت «ایر تاکسی» را برعهده داشت. «امیرحسین اعظم‌زنگنه» را در کنار «ابوالفتح محوی»(دلال اسلحه) از جمله کسانی می‌دانند که انحصار صنایع و خدمات هوایی ایران را پیش از انقلاب در اختیار داشتند. پس از تسخیر لانه جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان، ارتباطات گسترده «امیرحسین اعظم‌زنگنه» با مأموران آمریکایی فاش شد. در این اسناد از او به عنوان یکی از «رابطین خوب آمریکا» یاد شده است.

۳- م: اگرچه نیمرودی سعی می‌کند تا حد امکان نقش اصلی «موشه مانی» در همراهی با خاشقچی را برجسته نکند اما همان‌طور که در ادامه خاطراتش مشخص می‌شود «موشه مانی» از عوامل اطلاعاتی و امنیتی اسرائیل است و قرارگیری‌اش در کنار حکام عرب به واسطه خاشقجی اقدامی برنامه‌ریزی شده به نظر می‌رسد.

۴- م: نزدیکی به حکام و صاحبان قدرت در پوشش ارائه خدمات پزشکی یکی از الگوهای نفوذ توسط صهیونیست‌ها بوده است. در ایران نیز «عبدالکریم ایادی» از بهائیان وابسته به رژیم صهیونیستی، پزشک ویژه محمدرضا پهلوی و محرم اسرار او بود. ایادی به واسطه این ارتباط نزدیک توانست گام‌های مهمی در جهت تأمین منافع بهائیان و رژیم اسرائیل بردارد. مئیر عزری سفیر وقت اسرائیل در تهران از او به عنوان «دوست خوب» و کسی که «مهری ناگسستنی به یهودیان داشت.» یاد می‌کند.

۵- م: «طرح مارشال» مهم‌ترین پروژه سیاست خارجی آمریکا پس از جنگ جهانی دوم و در آغازین روزهای شکل‌گیری جهان دوقطبی بود. آمریکا در قالب این طرح توانست با کمک به بازسازی اقتصاد کشورهای جنگ‌زده اروپای غربی دامنه نفوذ خود را در این کشورها گسترش داده و بسیاری از آنها را به خود وابسته و یا دست‌کم به متحد جدایی‌ناپذیر خود تبدیل کند. این طرح یک برنامه‌ریزی بلند مدت به منظور خلق بازاری توانمند برای خرید محصولات آمریکایی بود که علاوه بر این قصد داشت از غلتیدن کشورهای اروپایی در دامان شوروی نیز جلوگیری کند. این پروژه به واسطه طراحش یعنی وزیر خارجه وقت آمریکا «جرج مارشال»؛ «طرح مارشال» نامیده شد.

یادنامه آیت‌الله عبدالکریم حق‌شناس - ۳۵

اهتمام به نماز اوّل وقت با جماعت

مرحوم آیت‌الله محمدی ری‌شهری

نماز جماعت:

نورانیّت قلب در اثر نماز جماعت

اواخر دهۀ شصت بود که دوستانم اطّلاع دادند نماز جماعت صبح در منزل آیت‌الله حق‌شناس اقامه می‌شود. فردای آن روز، پیش از اذان صبح بود که خودم را با موتور به منزل ایشان رساندم و زنگ زدم. ایشان که آستین‌هایش را بالا زده بود، در را باز کرد و پرسید: «داداش جون! چی می‌خواهی؟». گفتم: دوستان اطلاع دادند که نماز صبح به جماعت برگزار می‌شود. برای همین مزاحم شده‌ام! ایشان با دست به بیرونی منزلشان اشاره و من را به آنجا هدایت کرد. کم‌کم چند نفر دیگر هم تا اذان به جمع‌مان اضافه شدند و نماز به جماعت برقرار شد. همان روز ایشان به من فرمود: «داداش جون! من در وقت سحر دیدم تمام وجودم، سر تا پا غرق در نور شد. وقتی که شما زنگ زدی و معلوم شد که نماز جماعت برقرار می‌شود، فهمیدم که این حالت برای نماز جماعت است».[1]

آداب نماز جماعت

یکی از سفارش‌های آیت‌الله حق‌شناس این بود که «در نماز جماعت، حتماً از ابتدای آن حضور داشته باشید».[2]

***

آیت‌الله حق‌شناس به مسجد و نماز جماعت عنایت و تأکید فراوان داشت و مکرّر می‌فرمود: «از همان اوّل نماز، در نماز جماعت شرکت کنید». اگرچه همۀ اهل مسجد می‌دانند که اگر مثلاً نماز ظهر را به نماز عصر امام جماعت اقتدا کنیم، اشکالی ندارد، امّا از آنجا که نظر بلند ایشان، شاگردانش را به مراحل بالاتر سوق می‌داد، می‌فرمود: «داداش جون! این که شما بخواهی [به نماز جماعت دیر برسی و] نماز ظهرت را به نماز عصر اقتدا کنی، فایده ندارد».[3]

***

یک‌بار که علّامه عسکری- به دیدار آیت‌الله حق‌شناس آمده بود، موقع نماز شد و همگی نماز را به امامت حاج آقا حق‌شناس خواندیم. بعد از نماز قرار شد علّامه مقداری صحبت کند. ایشان سخنان خود را با اشاره به حاج آقا این‌گونه آغاز کرد: «نماز ایشان، در این که أخفّ الصلاة[4] بود، شبیه نماز رسول‌الله(ص) بود».

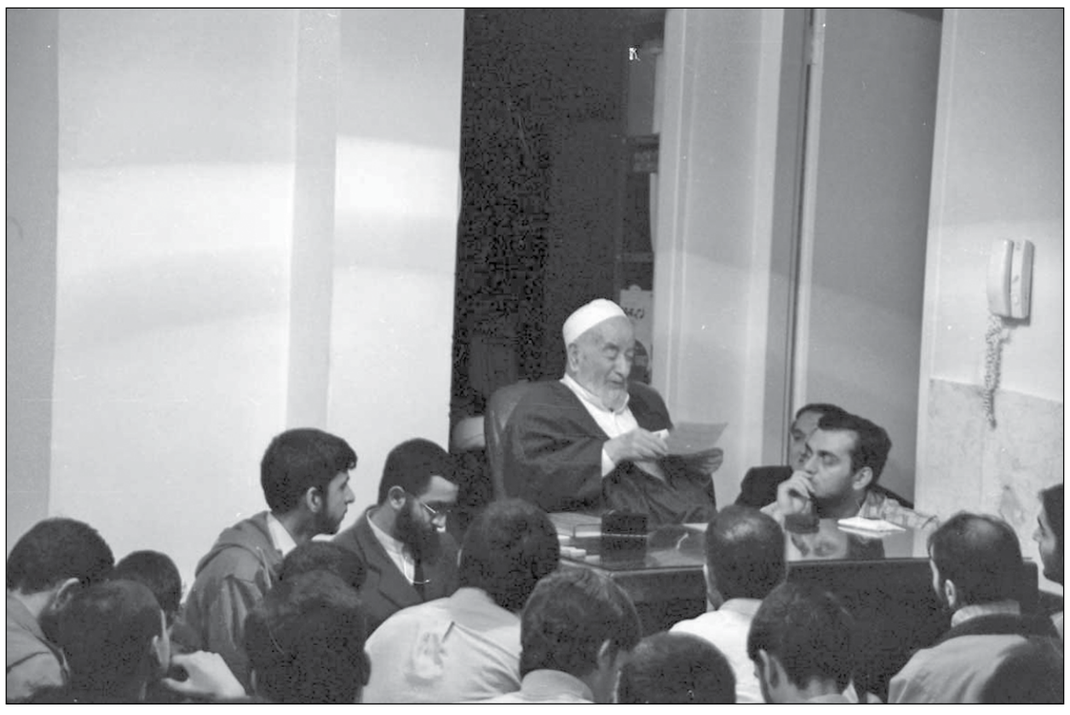

نماز جماعت اوّل وقت، از جمله چیزهایی بود که آیت‌الله حق‌شناس دائماً به آن موعظه می‌کرد و خود ایشان هم سخت به آن پایبند بود. تا وقتی ایشان از پا نیفتاده و زمینگیر نشده بود، در حضر و سفر، سه وعده نماز جماعتِ اوّل وقت ایشان مرتّب بود و تا می‌توانست، برای اقامۀ نماز جماعت، به مسجد می‌آمد و اگر به دلیلی این امکان وجود نداشت یا در مسافرت بود، نماز جماعت ایشان در غیرمسجد ترک نمی‌شد.

کنایه از سریع خواندن نماز جماعت است؛ یعنی در عین با کیفیّت بودن، زمان آن طولانی نبود.[5]

سفارش امام زمان به نماز جماعت اوّل وقت

من از اوّل، بنایم این بود که نمازم در اوّل وقت و به جماعت باشد؛ امّا آن اوایل دورۀ جوانی که تازه به مسجد و مدرسه آمده بودم، یک‌بار که به حرم حضرت عبدالعظیم(ع) مشرّف شدم، دیدم همۀ جماعت‌ها خوانده شده و تنها جماعتی که باقی‌مانده، نماز آشیخ محمّدتقی بافقی- است (آن خبیثِ لامذهب [یعنی رضاخان پهلوی]، از بس به صورت ایشان زده بود، صورت او سرخ شده بود).

ما که نشسته بودیم، ایشان برگشت و گفت: شما برای چه نشسته‌اید؟ گفتم: «آقا! ما نشسته‌ایم که نماز را با شما بخوانیم». گفت: نماز من، جریره[6] است و نزدیک سه‌ربع طول می‌کشد! من گفتم: «یک ساعت هم طول بکشد، ما نشسته‌ایم!». در این بین، جوانی[7] بود که ایشان از او پرسید: تو اهل کجا هستی؟ جوان نگفت که اهل کجاست و گفت: اهل همین دور و برها! مرحوم بافقی گفت: تو هم می‌خواهی با ما نماز بخوانی؟ ناهارت را خورده‌ای؟ او گفت: نه آقا! ما اوّل، نماز می‌خوانیم، بعد، ناهار می‌خوریم. آشیخ گفت: خب برای چه آمده‌ای؟ جوان گفت: ما برای نماز اوّل وقت آمدیم. این از خصوصیّات امام زمان(عج) است.

آشیخ محمّدتقی که از عاشقان امام زمان(عج) بود، گفت: بارک‌الله! بگو ببینم مولای من چه فرمود؟ جوان گفت: آقا! من مُجاز نیستم همه را عرض کنم. شیخ گفت: هرچه را که فرموده است مُجازی، بگو! جوان گفت: مولای شما و من فرمودند: «نمازت را باید در اوّل وقت بخوانی و جماعت را ترک نکنی». آشیخ محمّدتقی هم که عاشق امام زمان(عج) بود، شروع کرد به گریه کردن. بعد دوباره پرسید: مولای من، دیگر چه فرمود؟ گفت: دومی را هم می‌گویم؛ امّا از گفتن بقیّه معذورم. ایشان فرمودند: «نوافلی را که می‌خوانی، درصدد نباش که زود تمام شود؛ بلکه آنها را خوب و با توجّه بخوان. مثلاً این یازده رکعت نماز شب را سریع نخوان که زود تمام شود. در کیفیّت نماز سعی کن، نه در کمّیت آن». من هم دیدم که تمام نماز جماعت‌ها خوانده شده. لذا آمدم خدمت شما.[8]

اهتمام به نماز اوّل وقت با جماعت

نماز جماعت اوّل وقت، از جمله چیزهایی بود که آیت‌الله حق‌شناس دائماً به آن موعظه می‌کرد و خود ایشان هم سخت به آن پایبند بود. تا وقتی ایشان از پا نیفتاده و زمینگیر نشده بود، در حضر و سفر، سه وعده نماز جماعتِ اوّل وقت ایشان مرتّب بود و تا می‌توانست، برای اقامۀ نماز جماعت، به مسجد می‌آمد و اگر به دلیلی این امکان وجود نداشت یا در مسافرت بود، نماز جماعت ایشان در غیر مسجد ترک نمی‌شد. به یاد دارم که مدّتی ایشان به خاطر مشکل کمر، در خانه بود و بیرون نمی‌آمد. برای همین، ما برای نماز جماعت به منزل ایشان می‌رفتیم. در بیرونی منزل قدیم ایشان، یک اتاق بود که ممکن بود هفت هشت نفر بتوانند در آن نماز جماعت بخوانند. هرشب، نماز مغرب و عشا را در آن اتاق می‌خواندیم. بعد از نماز هم ایشان بر اساس یکی از آن کتابچه‌های یادداشت خودشان، کمی صحبت و موعظه داشت.[9]

***

سال ۱۳۷۶ یک شب، آیت‌الله حق‌شناس بیمار بود و توان نداشت که برای اقامۀ نماز به مسجد برود. از طرفی، مردم موقع نماز آمده بودند پشت درِ خانه. وقتی ایشان متوجّه شد، شروع کرد به گریه کردن و فرمود:

یکی را کرم بود و قوّت نبود
[کفافش به قدر مروّت نبود][10]

این را می‌خواند و با گریه می‌فرمود: «چرا من امشب قدرت نداشتم که برای نماز جماعت در خدمت مردم باشم؟!».[11]

***

آیت‌الله حق‌شناس تا زمانی که در توانش بود که به مسجد برود، با این که خیلی هم سختی می‌کشید، این کار را ترک نکرد. هم کوچه‌ای که خانۀ ایشان در آن قرار داشت و هم کوچۀ مسجد امین‌الدوله، به‌گونه‌ای بود که ماشین نمی‌توانست تا جلوی در برود. با این حال، ما زیر بغل ایشان را می‌گرفتیم و ایشان خود را کشان‌کشان از خانه تا ماشین و از ماشین تا مسجد می‌رساند.[12]

***

آیت‌الله حق‌شناس به مسجد و نماز جماعت عنایت و تأکید فراوان داشت و مکرّر می‌فرمود: «از همان اوّل نماز، در نماز جماعت شرکت کنید». اگرچه همۀ اهل مسجد می‌دانند که اگر مثلاً نماز ظهر را به نماز عصر امام جماعت اقتدا کنیم، اشکالی ندارد، امّا از آنجا که نظر بلند ایشان، شاگردانش را به مراحل بالاتر سوق می‌داد، می‌فرمود: «داداش جون! این که شما بخواهی [به نماز جماعت دیر برسی و] نماز ظهرت را به نماز عصر اقتدا کنی، فایده ندارد».

یک روز در منزل آیت‌الله حق‌شناس بنّایی می‌کردم. پس از چیدن ردیف اوّلِ دیوار، استانبولی را برای چیدن ردیف دوم، پُر از ملات کرده بودم که حاج آقا از پنجره صدا زد: «علی آقا! بیا وقت نماز است». گفتم: اجازه بدهید این ملاتی را که درست کرده‌ام، تمام شود، بعد بیایم. این‌بار با صدای بلند فرمود: «به درَک! ولش کن، بیا! نماز اوّل وقت از بین رفت». گفتم: چشم! و سریع دست‌هایم را شستم و برای نماز آماده شدم. بعد از نماز به ایشان گفتم: این ملاتی که از بین رفت، اسراف نبود؟ فرمود: «اوّلاً دقّت می‌کردی که موقع نماز، آن را آماده نمی‌کردی. ثانیاً چون تو اینجا بودی، من وظیفه‌ام جماعت بود و آنچه که از بین رفت، در مقابل ثواب جماعت، چیزی نیست».[13]

برکت حضور در مسجد

از روایت‌هایی که آیت‌الله حق‌شناس نقل می‌کرد، این بود که خداوند می‌فرماید: اگر بندۀ من، در خانۀ من زیاد رفت‌وآمد کند، به او هشت چیز می‌دهم. حاج آقا می‌فرمود: «یکی از مصادیق خانه، مسجد است». بعد هم همیشه دو مورد آن را بیان می‌کرد و می‌فرمود: «شش‌تای دیگر یادم نیست». آن دو مورد، یکی «أخٌ مستفاد (برادری که به تو نفع برساند)» بود و دیگری «علمٌ مستطرف (دانشی که تاکنون نشنیده‌ای)»[14و15]

زیان ترک نماز جماعت

آیت‌الله حق‌شناس می‌فرمود: «یکی از آقایان، بنده و چند نفر دیگر را به باغش در اطراف تهران دعوت کرد. به دلیل آلوده بودن هوای تهران، دیدم بد نیست که آب و هوائی عوض کنم. برای همین قبول کردم. البتّه رفتن ما به آنجا مستلزم این بود که نماز جماعت ظهر و عصر را در مسجد اقامه نکنم. صبح حرکت کردیم. همین که در آن باغ مستقر شدیم، وضعیّت روحی و معنوی‌ام به هم ریخت. فهمیدم که اشتباهی مرتکب شده‌ام که این حالت به من دست داده است. سریع خودم را بررسی کردم. متوجّه شدم که دلیل آن، همین سفر تفریحی است که موجب تعطیل شدن نماز جماعت ظهر و عصر می‌شود. برای همین گفتم: من دیگر نمی‌توانم اینجا بمانم. هر چه اصرار کردند، بی‌فایده بود و سریع برگشتم تا بتوانم تا ظهر نشده به تهران باز گردم. در حال مراجعت به تهران بودیم که دیدم دود غلیظی بالای تهران را گرفته است. به بنده گفتند: آمیرز عبدالکریم! اگر ما بخواهیم سلامتی تو را حفظ کنیم، در همین هوای دودی هم می‌توانیم تو را حفظ کنیم».[16]

نماز اوّل وقت

آیت‌الله حق‌شناس خیلی به نماز اوّل وقت مقیّد بود. می‌فرمود: «داداش جون! هیچ وقت نماز اوّل وقت را از دست ندهید. شاگرد اوّل می‌خواهی بشوی، نماز اوّل وقت! بازاری موفّق می‌خواهی بشوی، نماز اوّل وقت! دنیا می‌خواهی، نماز اوّل وقت! آخرت می‌خواهی، نماز اوّل وقت!».[17]

رحمت الهی

چند عمل است که وقتی انسان آنها را به‌جا می‌آورد، در معرض رحمت پروردگار واقع می‌شود. مثلاً «آمدن به مسجد»، یکی از آنهاست. هرکس که به خانۀ خدا رفت و آمد کند، یکی از موقعیّت‌هایی که نصیب او می‌شود، آن است که در معرض رحمت پروردگار واقع می‌شود،[18] درست برعکس این که می‌گویند: فلان‌کس یک عملی انجام داده که در معرض غضب پروردگار واقع شده است...

یکی دیگر از چیزهایی که انسان را در معرض رحمت پروردگار قرار می‌دهد، نماز در اوّل وقت خواندن است که امیرالمؤمنین(ع) [در توصیف شخص مؤمن] فرمود: «الصّلاةُ قُرّةُ عَینِهِ».[19] نماز! آن عملی که شما را نجات خواهد داد، همین نماز اوّل وقت است آقا جون![20]

دستمزد کمتر برای خواندن نماز اوّل وقت

آیت‌الله حق‌شناس که در جوانی، ریاضیات جدید و زبان فرانسه را به خوبی می‌دانست، قبول می‌کند کار حساب و کتاب یکی از تجّار را به‌عهده بگیرد. این شغل در آن روزگار، میرزایی خوانده می‌شد و اصطلاح حسابداری هنوز در عرف مردم وجود نداشت. ایشان می‌فرمود: دفتر حساب، دو نوع بود: حساب عادی و حساب دوبل. ایشان با این که حساب دوبل هم بلد بود و این حساب، پیشرفته‌تر و حقوق آن بیشتر بود، آن را رد کرده و همان حساب ساده را به‌عهده گرفت. بر سر حقوق ماهانه هم صحبت شد. ایشان از مقدار حقوق می‌پرسد. آنها بین بیست تا بیست و پنج تومان می‌گویند و ایشان پیشنهاد سه تومان می‌دهد. تعجّب می‌کنند و می‌پرسند: چرا؟ می‌فرماید: «من حقوق کمتری می‌گیرم تا بتوانم نماز و درسم را سر وقت به‌جا آورم».[21]

سیلی خوردن برای نماز اوّل وقت

در ایّامی که در منزل دایی‌ام زندگی می‌کردم، دایی‌ام مرا فرستاد تا برای بچّه‌ها کباب بگیرم. کبابی شلوغ بود. همین که نوبتم شد، صدای اذان از مسجد بلند شد. به کبابی گفتم: «من می‌روم نماز می‌خوانم و برمی‌گردم». گفت: اگر بروی نماز بخوانی و بیایی، باید دوباره توی صف بایستی، نه این که زودتر کار تو را راه بیندازم! گفتم: «عیبی ندارد». رفتم نمازم را با تع